

پیک پاد در کلاس درس



بزاگر شیر دهد میش من است...

بخش هشتم

مرتضی مجدفر

بازی‌ها، فعالیت‌ها و پژوهش‌های خلاقیت محور

بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه

برای توسعه‌ی سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی

اشاره

تاکنون در پنج بخش پیشین این سلسله مطالب، داستان‌هایی از کلیله و دمنه را بر اساس کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم پایه‌های چهارم و پنجم ساده‌سازی کرده‌ایم. سپس مطابق با تمرین‌هایی که برای توسعه‌ی سواد خواندن طراحی می‌شود، کوشیده‌ایم بر سرش‌هایی را مطرح کنیم که علاوه بر لذت حاصل از خوانش داستان‌های ساده‌شده، دست‌مايه‌هایی را در اختیار همکاران محترم قرار دهند تا بر اساس آن‌ها بتوانند ضمن ایجاد کلاس‌هایی تفکر محور، مواد خامی را نیز برای پژوهش‌های دانش‌آموزی در دسترس داشته باشند. در بخش پایانی این سلسله مطالب، دو داستان دیگر را، همراه با تمرین‌ها و پرسش‌های مرتبط، ارائه خواهیم کرد.

درس‌آموزی از بزهای جنگ‌جو

روزی از روزها که حاکم حال خوشی داشت، به درویشی خلعتی گران‌قیمت داد؛ خلعتی که گویا به غیر از پادشاه، کس دیگری آن را نداشت. دزدی از این ماجرا بو برد و برای دزدیدن خلعت درویش، به نقشه کشیدن روی آورد. او بسیار فکر کرد و عاقبت به این نتیجه رسید که نزد درویش برود. دزد پیش درویش رفت و گفت: «ای درویش حکیم! می‌خواهم نزد شما بمانم و از آن‌چه می‌دانی، چیزهایی یاد بگیرم. آیا مرا به شاگردی‌ات قبول می‌کنی؟»

درویش قبول کرد و در پاسخ گفت: «باشد، چرا که نه. بودن تو برای من هیچ زحمتی ندارد.»

دزد نزد درویش ماند. درویش هر کاری می‌کرد، دزد هم همان کار را انجام می‌داد. علاوه بر این، او همه‌ی کارهای درویش را انجام می‌داد. به این صورت، دزد چندین ماه آن‌جا ماند و حسابی به مرد خدمت کرد. همین کارها باعث شد درویش به دزد علاقه‌مند شود. او باور عجیبی به صداقت دزد پیدا کرده بود و همواره با احترام از او یاد می‌کرد. بالاخره دزد، از همین نگاه مثبت درویش بهره برد و شبانه، در حالی که خلعت گران‌قیمت را زیر بغل زده بود، از خانه‌ی درویش فرار کرد. فردای آن روز، درویش که از نبود دزد تعجب کرده بود، اول از همه

سراغ خلعت رفت و وقتی آن را سرگایش نیافت، مطمئن شد که کار دزد است. او برای پیدا کردن دزد آماده شد و راه روستا را در پیش گرفت. درویش در سر راهش به دو بز وحشی برخورد که سخت در حال مبارزه با هم بودند. بزها، شاخ در شاخ شده و آن قدر به یکدیگر ضربه زده بودند که از سر و صورتشان خون جاری شده بود.

روباهی در کنار معرکه‌ی بزها پرسه می‌زد. روباه که زور پنجه‌ی بزها را از نزدیک می‌دید، با خود فکر می‌کرد: «اگر زورم به بزها نمی‌رسد، لااقل خون‌های ریخته‌شده را که می‌توانم بلیسم.»

روباه در حال لیسیدن خون‌های ریخته‌شده‌ی روی زمین بود و هر دو بز که خسته و کوفته، گوشه‌ای ولو شده بودند، ناگهان بلند شدند و به سمت روباه حمله بردند. روباه که فکر می‌کرد در بزها دیگر تاب و توانی برای ضربه‌زدن باقی نمانده است، حرکت آن دو را بی‌خیال شد. ولی همین کار باعث شد در میان ضربه‌های شاخ‌دو بز اسیر شود و در اثر شدت ضربه‌ها بمیرد.

درویش، بزها را به حال خود رها و به طرف روستا حرکت کرد. همه‌جا را گشت، ولی خبری از دزد پیدا نکرد. علاوه بر این، در دعوایی که میان بازاریان روستا اتفاق افتاد، گرفتار شد و بلاهایی بر سرش آمد که آن سرش ناپیدا بود.

درویش، به خود آمد و تمامی آن چه را که در میانه‌ی راه دیده بود، با خود مرور کرد: «روبا، به طمع لیسیدن خون‌های ریخته‌شده بر زمین، خود را گرفتار مبارزه‌ی بزها کرد و کشته شد. مرا باش که به طمع به دست آوردن خلعتی که هنوز از حالت پارچه به لباس درنیامده است، خودم را به میانه‌ی خطر انداخته‌ام...» بنابراین، راهش را کج کرد و به خانه‌ی خودش باز گشت.

سه پرسش

۱. هدف دزد از ماندن در نزد درویش چه بود؟
الف) یاد گرفتن هر دانشی که درویش داشت.
ب) سرقت کردن خلعت گران‌بهایی که حاکم به درویش داده بود.
پ) به دست آوردن محبت درویش.

۲. دزد چگونه به مقصود خود رسید؟
الف) اعتقاد و احترام درویش را جلب کرد.
ب) به درویش، حمله کرد.
پ) به کمک دوستانش اطمینان داشت.

۳. درویش برای پیدا کردن دزد به کجا رفت؟
الف) قصر حاکم
ب) روستا
پ) بیشه‌زار، محل مبارزه‌ی بزها.

فکر کنید، پاسخ دهید

۱. آن‌طور که از متن پیداست، «خلعت» به پارچه‌ای گفته می‌شود که از طرف بزرگان به دیگران هدیه داده می‌شود. در مورد معنی خلعت و ریشه‌های آن تحقیق کنید و بگویید کاربردهای دیگر این واژه چیست؟
۲. دو عبارت «به خطر افتادن» با «به مخاطره افتادن» چه فرقی با یکدیگر دارند؟ توضیح دهید.

۳. در مورد درویش‌ها و آیین درویشی تحقیق کنید و اطلاعاتی را که جمع کرده‌اید، در نوشته‌ای ۱۵۰ کلمه‌ای به آموزگار خود تحویل دهید.

۴. فکر می‌کنید مهم‌ترین درسی که درویش از مبارزه‌ی

بزهای جنگ‌جو گرفت، چه بود؟ این درس را با برخی از ویژگی‌های آیین درویشی مقایسه کنید.

۵. دزد به درویش می‌گوید: «می‌خواهم نزد شما بمانم و از آن چه می‌دانی، چیزهایی یاد بگیرم. آیا مرا به شاگردی‌ات قبول می‌کنی؟» یکی از ویژگی‌های آیین درویشی، نظام استاد-شاگردی است. هم‌چنین از زمان‌های دور، خیلی از مشاغل از این رسم پیروی کرده‌اند. حال یکی از مشاغلی را که به خوبی می‌شناسید و می‌دانید که هم از طریق نظام استاد-شاگردی و هم از طریق آموزش‌های مدرسه‌ای و دانشگاهی نیرو تربیت می‌کند، انتخاب کنید و محاسن و معایب پرورش نیرو در هر دو روش را توضیح دهید.

(مثال برای راهنمایی بیشتر: شغل مکانیکی خودرو را در نظر بگیرید. برای این که فردی مکانیک ورزیده‌ای شود، هم می‌تواند نزد یک استادکار مکانیک خودرو شاگردی کند و هم به تحصیل در هنرستان و دوره‌های فوق‌دیپلم و کارشناسی در زمینه‌ی مکانیک خودرو بپردازد. نکته: این مثال را برای آشنایی و راهنمایی بیشتر آوردیم. شما در مقایسه‌ی خود، حتماً شغل دیگری را مثال بزنید.)

بز پیر مرد روستایی

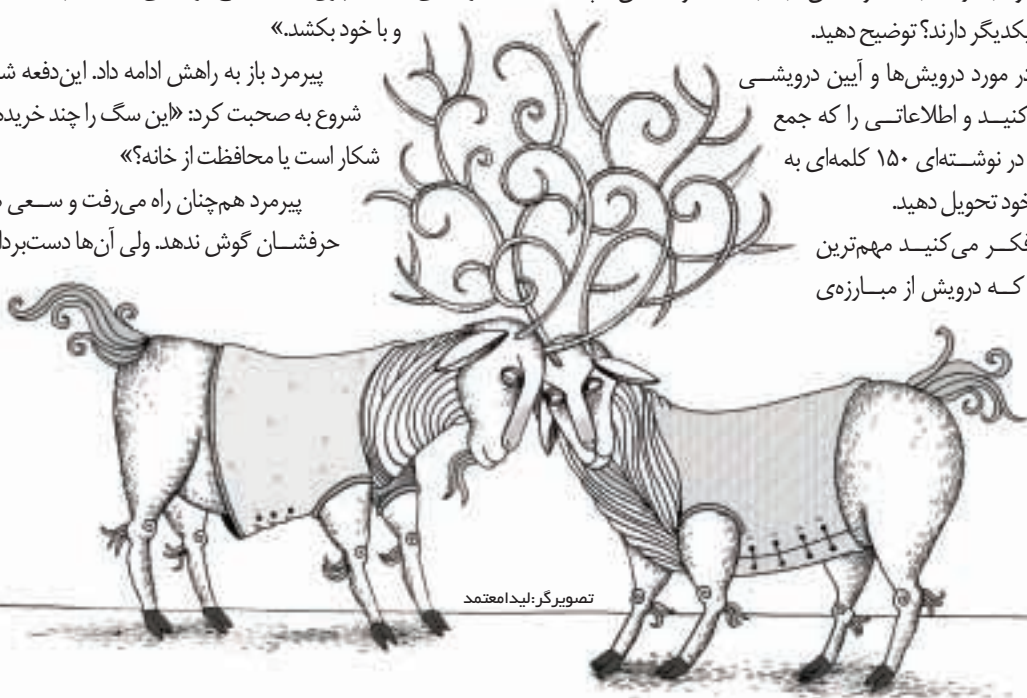
پیرمردی روستایی برای قربانی کردن، بزى را از بازار خریده بود و به خانه می‌آورد. سه مرد شیاد، او را دیدند و به فکر افتادند هر طوری که شده، بز را از چنگ او درآورند.

یکی از آن‌ها به مرد روستایی نزدیک شد و پس از سلام و احوال‌پرسی، از او پرسید: «پدر عزیز من! این سگ زبان‌بسته چه گناهی کرده که او را کشان کشان می‌بری؟»

پیرمرد، این حرف را جدی نگرفت و به راه خود ادامه داد. ولی حيله‌گر بعدی، در حالی که می‌خواست پیرمرد حرف او را بشنود، دور و بر او شروع به سخن گفتن کرد: «اصلاً من فکر می‌کنم این مرد روستایی نیست. چون تا حالا هیچ روستایی را ندیده‌ام که سگی را ببندد و با خود بکشد.»

پیرمرد باز به راهش ادامه داد. این دفعه شیاد سوم شروع به صحبت کرد: «این سگ را چند خریده‌اید؟ برای شکار است یا محافظت از خانه؟»

پیرمرد هم‌چنان راه می‌رفت و سعی می‌کرد به حرفشان گوش ندهد. ولی آن‌ها دست‌بردار نبودند و



تصویرگر: لیدا معتمد

مرتب می‌گفتند و می‌گفتند. آخر سر، پیرمرد روستایی باور کرد حیوانی که خریده است، سگ است نه بز. بنابراین، طناب را از گردن بز باز و او را رها کرد و با خود چنین گفت: «پس به این ترتیب، آن فروشنده‌ی ناقلا، چشم‌پندی کرده و به جای بز، سگ به من فروخته است!»

پیرمرد روستایی، بلافاصله راهی بازار روستا شد تا هم بز دیگری بخرد و هم با فروشنده‌ی سگ، به مجادله بپردازد. شایدان حيله‌گر هم بز را برداشتند و به سرعت از آن‌جا دور شدند.

سه پرسش؟

۱. سه مرد شیاد، خرید پیرمرد روستایی را به چه چیزی تشبیه کردند؟
(الف) گوسفند

(ب) بز
(پ) سگ

۲. چرا پیرمرد روستایی، حرف‌های مردان شیاد را باور کرد؟
(الف) چون با مردان شیاد دوست شد.
(ب) از بس که مردان شیاد، بر حرف‌های خود تأکید کردند.
(پ) چون قادر به تشخیص سگ از بز نبود.

۳. پیرمرد روستایی در پایان چه فکری کرد و کجا رفت؟
(الف) او فکر کرد فروشنده او را فریب داده است و دوباره به بازار رفت.
(ب) او فکر کرد مردان شیاد، حرف درستی می‌زنند و به خانه‌اش رفت.
(پ) پی برد که بسیار بی‌عقل است و از آن‌جا دور شد.

فکر کنید، پاسخ دهید؟

۱. عده‌ای می‌گویند ساده تصور کردن روستاییان در داستان‌ها و تمثیل‌های به‌جای مانده از پیشینیان، در زمان وقوع و یا به‌وجود آمدن این داستان‌ها، طبیعی بوده است چرا که اکثریت جامعه را روستاییان تشکیل می‌دادند. ولی اکنون که جامعه به دو بخش جدای از هم روستایی و شهری تبدیل شده است، انتشار و کاربرد این داستان‌ها، ممکن است این تصور را به‌وجود آورد که شهری‌ها، به عمد روستایی‌ها را ساده می‌انگارند و شاید این کار، به مذاق روستایی‌ها هم خوش نیاید. حتی برخی از فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی هم که روستاییان را انسان‌های ساده‌ای نشان می‌دهد، با انتقاد جدی روبه‌رو می‌شوند.

در مورد این که ساده کیست و آیا در ساده بودن یک فرد، شهری یا روستایی بودن او و یا تحصیل کرده و کم‌سواد بودنش تأثیر دارد یا نه، بحث و نظرات خودتان را در ۱۰ جمله‌ی کوتاه بیان کنید.

۲. در داستان‌های کودک و نوجوان، معمولاً بز به‌عنوان یک حیوان دانشمند و تحصیل کرده به تصویر کشیده می‌شود. فکر می‌کنید دلیل این کار چیست؟

۳. وقتی به فرهنگ‌نامه‌های امثال و حکم ایرانی مراجعه می‌کنید،

در مقابل مدخل «بز» ده‌ها ضرب‌المثل می‌بینید که هر یک شأن نزول و داستان ویژه‌ای دارد. برای مثال به این ضرب‌المثل و داستان مربوط به پدید آمدن آن توجه کنید:

● **بز خری کردن؛** چیزی را از قیمت عادلانه ارزان‌تر خریدن یا با تعمیق فروشنده، ارزان‌تر از قیمت واقعی خریدن.

■ **ملانصرالدین،** گاو خود را برای فروش به بازار برد. چند نفر شیاد که با هم شریک بودند، قرار گذاشتند هر کدام از راهی بیایند و به ملا بگویند این بز را چند می‌فروشی؟

شیاد اولی آمد و پس از تعارف با ملا گفت: «قیمت این بز چند است؟» نصرالدین برافروخت و گفت: «مگر کوری؟ این گاو است!» و به راه افتاد.

شیاد دومی رسید و گفت: «عمو! این بز را چند می‌فروشی؟» و بعد هم شیاد سومی آمد و به نام بز، خواستار خرید گاو شد.

ملا با خود گفت: «نمی‌شود که همه اشتباه کنند! شاید این که من گاو می‌دانم، بز باشد!»

بالاخره شیاد آخری، گاو نصرالدین را به نام و به قیمت بز خرید و از این‌جا، ضرب‌المثل **بز خری کردن** رایج شد.

(فرهنگ‌نامه‌ی امثال و حکم ایرانی، امین خضرای، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۲)

می‌بینید این ضرب‌المثل و داستان آن چقدر به «بز پیرمرد روستایی» شبیه است. حال با پرس‌وجو و مراجعه به کتاب‌های مرتبط با ضرب‌المثل‌های ایرانی، معنی و داستان مربوط به پدید آمدن هر یک از این ضرب‌المثل‌ها را پیدا کنید و در کلاس ارائه دهید.

✓ بز بیاری!

✓ بز حاضر، دزد حاضر!

✓ بز دادن و بزغاله گرفتن!

✓ یک بز گر، گله را گر می‌کند.

✓ علف به دهن بزی شیرین است.

✓ بز اگر شیر دهد، میش من است.

بیگانه اگر وفا کند، خویش من است.

✓ از بز کوهی حرام‌زاده‌تر است.

✓ کار هر بز نیست خرمن کوفتن

گاو نر می‌خواهد و مرد کهن.



برای آگاهی بیشتر مثل بز اخفش!

به کسی که ندانسته، سخن دیگری را تأیید کند، می‌گویند: مثل بز اخفش است. داستان این ضرب‌المثل به **ابن اخفش سعید خوارزمی** معروف به ابوالحسن برمی‌گردد. علامه دهخدا در «امثال و حکم» خود می‌گوید: «او دانشمندی معروف بود که در بسیاری از علوم زمان خود تبحر داشت. می‌گویند او بز را تربیت کرد و مسائل علمی را مانند

رشوه



به انتخاب تهمینه مهریانی

سلطان عبدالحمید میرزا فرمانفرما (ناصرالدوله)، هنگام تصدی ایالت کرمان، چندین سفر به بلوچستان می‌رود و در یکی از این مسافرت‌ها، چند تن از سرداران بلوچ، از جمله سردار حسین خان را دستگیر و با غل و زنجیر روانه‌ی کرمان می‌کند. پسر خردسال سردار حسین خان نیز با پدر زندانی و چند روز بعد در زندان مبتلا به دیفتری می‌شود. سردار بلوچ هرچه التماس و زاری می‌کند که فرزند بیمار او را از زندان آزاد کنند تا شاید بهبود یابد، ترتیب اثر نمی‌دهند.

سردار حسین خان به **افضل الملک**، ندیم فرمانفرما متوسل می‌شود. افضل الملک نزد فرمانفرما می‌رود و وساطت می‌کند، اما باز هم نتیجه‌ای نمی‌بخشد. سردار حسین خان حاضر می‌شود پانصد تومان از تجار کرمان قرض کند و به فرمانفرما بدهد تا کودک بیمار او را آزاد کند. افضل الملک این پیشنهاد را به فرمانفرما منعکس می‌کند، اما باز هم فرمانفرمانمی‌پذیرد.

افضل الملک به فرمانفرما می‌گوید: «قربان! آخر خدایی هست، پیغمبری هست، ستم است که پسری در کنار پدر در زندان بمیرد. اگر پدر گناهکار است، پسر که گناهی ندارد.» فرمانفرما پاسخ می‌دهد: «در مورد این مرد چیزی نگو که فرمانفرمای کرمان، نظم مملکت خود را به پانصد تومان رشوه‌ی سردار حسین خان نمی‌فروشد.»

همان روز پسر خردسال سردار حسین خان در زندان، در برابر چشمان اشکبار پدر جان می‌سپارد. دو سه روز پس از این ماجرا، یکی از پسرهای فرمانفرما به دیفتری دچار می‌شود و هرچه پزشکان برای مداوای او تلاش می‌کنند اثر نمی‌بخشد. به دستور فرمانفرما، پانصد گوسفند قربانی می‌کنند و به فقرا می‌بخشند، اما نتیجه نمی‌دهد و فرزند فرمانفرما جان می‌دهد.

فرمانفرما در ایام عزای پسر خود، در نهایت اندوه به سر می‌برد. در همین ایام، روزی افضل الملک وارد اتاق فرمانفرما می‌شود. فرمانفرما به حالی پریشان به گریه می‌افتد و با صدای بلند می‌گوید: «افضل الملک! باور کن که نه خدایی هست و نه پیغمبری، والا اگر من قابل ترحم نبودم و دعای من مؤثر نبود، لاقل به دعای فقرا و نذر و اطعام پانصد گوسفند می‌بایست فرزند من نجات می‌یافت.» افضل الملک فرمانفرما را دلداری می‌دهد و می‌گوید: «قربان! این فرمایش را نفرمایید، چون هم خدایی هست و هم پیغمبری، اما می‌دانید که فرمانفرمای جهان نیز نظم مملکت خود را به پانصد گوسفند رشوه‌ی فرمانفرما ناصرالدوله نمی‌فروشد!».

یک هم‌درس و هم‌کلاسی برای او تکرار می‌کرد و از آن حیوان زبان‌بسته تأیید می‌خواست. بز اخفش طوری تربیت شده بود که هرچه اخفش می‌گفت، سر و ریش می‌جنباند و حالت تصدیق و تأیید به خود می‌گرفت.»

استاد دکتر **باستانی پاریزی**، نویسنده‌ی معروف معاصر، در کتاب ارزش‌مند خود به نام «کوچه‌ی هفت‌پیچ»، بز اخفش را به روزتر کرده است. وی می‌گوید: «آن دانشجویی که درس گوش می‌کند و ریش می‌جنباند، ولی نمی‌فهمد و در واقع وجود حاضر غایب است، همان بز اخفش است در روزگار ما!»

کلمه‌ها و ترکیباتی که برای نخستین بار در این داستان با آن‌ها آشنا شدی

کلمه (و یا ترکیب)	معانی آن

در مورد معنای هر کلمه، لاقل یکی از فعالیت‌های زیر را انجام بده:

- با دوستان خود گفت‌وگو کن.
- با پدر و مادرت بحث کن.
- درستی آن را با آموزگار ت کنترل کن.
- با مراجعه به لغت‌نامه، فرهنگ‌نامه و یا دایرة المعارف، اطلاعات بیشتری به دست آور.

شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان



حوادث و رویدادها



مکان



زمان



نقشه‌ی داستان